

بقلم آقای رشید یاسمی استاد دانشگاه تهران

همایون پادشاه هند و ایران

(۱)

از آگره تا هرات

یک پذیرائی شاهانه که جزئیات مراسم و تشریفات آن از روی اسناد صحیح تاریخی بدست آمده است .



میرزا عسکری سپرد این پیش آمد همواره شاه طهماسب را در خیال انتقام و کینه کشی داشت .

شوکت دولت گورگانی هندچندان دوامی نکرد میان همایون و برادرانش که نام بردیم نفاق افتاد و ضعف تمام در ارکان دولت همایون رخ داد چنانکه شیر خان افغان او را در کنار یکی از شعب گنگ شکست داد و بخت همایون تیره شد . گویند این پادشاه در شرط نزدیک بفرق شدن بود

سقائی نظام نام او را نجات داد و پادشاه در همان حال عهد کرد که نیم روز سلطنت خود را باو واگذارد . هنگامیکه به پایتخت خود آگره رسید نظام را بر سر بر سلطنت نشاند و نصف روز همه فرمانهای او را اجرا کرد عاقبت هیچ تدبیری مؤثر واقع نشد همایون از ناچاری پایتخت بلکه کشور خود را ترک کرده بخاک افغانستان گریخت شاید در آنجا همدستی پیدا کند اما برادرش میرزا عسکری قندهار را بر او مسدود کرده و در صدد دست گیری او بر آمد .

همایون ناچار بعنوان حج راه عراق پیش گرفت تا از پادشاه صفوی کمک بطلبد . پس با جمعی زبده و آماده سر به بیابان نهاد و پسر دو ساله خود جلال الدین اکبر را که در شب یکشنبه پنجم رجب ۹۴۹ در هنگام آوارگی پدر دنیا آمده بود چون تاب سفر نداشت از مادرش جدا کرد و در همانجا گذاشت و خود پس از چند روز صحرا نوردی بیستان رسید و نامه بشاه طهماسب نوشت و محمدخان شرف الدین اوغلی را که از امرای بزرگ تکلو و فرمانفرمای خراسان بود از قصد خود آگاه نمود این محمدخان ملقب به امیر دیوان ولله محمد فرزند شاه طهماسب بود که بعداً سلطان محمد خدا بنده شد و شاه عباس بزرگ از او بوجود آمد . محمدخان و شاهزاده در اینوقت یعنی اسفند ماه ۹۵۰ در شهر هرات اقامت داشتند .

زمستان سال ۹۵۰ هجری نزدیک بانجام بود شاه طهماسب صفوی در این وقت ۳۱ سال داشت دو نلک این مدت را بر تخت سلطنت گذرانده و بر دشمنان داخلی و خارجی خود غالب آمده بود . بخت و اقبال بر روی او خنده میزد و روزگار طرح سلطنت ۵۴ ساله او را که طولانی ترین ادوار پادشاهی در ایران اسلامی است مهیا میکرد .

کشور پهنآوری که شاه اسمعیل بضرع تیغ آبدار گرفت و در عنفوان جوانی ترک کرد ، در زمان پسرش طهماسب قرین وسعت و عمران گردید . طهماسب چون در ۱۳ سالگی بجای پدر نشست طبعاً دستخوش هوا و هوس امرای نیرومند قزلباش شد که میخواستند از ضعف کودکی او استفاده کنند . چندین سال دولت جوان صفوی دچار هرج و مرج و میدان جاه طلبی و حرص و آز امراء بود لکن پادشاه جوان بزودی هر کسی را بر جای خود نشاند و بدفع دشمنان خارجی پرداخت که چشم طمع بخاک ایران دوخته بودند .

در این سال ۹۵۰ کارها بکام بود دولت عثمانی پس از هجومهای سلطان سلیمان قانونی بمغرب ایران و تلعائی که از برف و سرما بسپاه او وارد آمد گوئی دست از خصومت برداشته و قوای خود را متوجه خاک اروپا کرده بود . ترکنازی اوزبک که بقیادت عبیداله خان و پسرش عبدالعزیز مکرر شهرهای خراسان را بیاد غارت میدادند از بیم لشکر صفوی راه بیابان خوارزم پیش گرفته بودند ایران از داخل و خارج آرام بنظر میآمد و بنیان مذهب شیعه استوار شده بود . تنها چشم زخمی که باین دولت رسید از دست رفتن قندهار بود که کامران میرزا برادر همایون پادشاه هند بعد از حکومت یافتن در کابل آنجا را از بداق خان قاجار حکمران صفوی گرفت و برادر خود

بمحض وصول نامه همایون فرمانفرمای خراسان یکی از محارم خود قرا سلطان شاملو را روانه قزوین کرد و از دربار کسب تکلیف نمود. قرا سلطان بحضور شاه طهماسب رسید و هیجانی بزرگ در قزوین بظهور آورد پایتخت جدید بایستی خود را برای پذیرائی چنان مهمان نامداری مهیا کند.

نامه این پادشاه مشهور و تقاضای یاری و مساعدت سلطان جوان صفوی را سر مست و شادمان ساخت و میزان قدرت و عظمت سلطنت را در نظرش محسوس گردانید. چه فرصت مناسبی که دوستی دیرین سلسله خود را با پادشاهان گورگانی بار دیگر تثبیت کند و از برادران یاغی همایون که قندهار را از او گرفته بودند انتقامی بکشد. برای عظمت دولت نوبیان صفوی چه دلیلی در انظار عالم بالاتر از اینکه سلطان هندوستان با او پناه بیاورد و بار دیگر ایران بتواند سلاطین ناکام را بر تخت حکمرانیشان بنشاند؟

پس شاه طهماسب بیدرتگ فرمانی مشروح بهرات فرستاد و امیر دیوان و سایر حکام خراسان را بمهمانی و پذیرائی مأمور کرد چگونگی اشغال و مهمان نوازی و میزان تعظیم و تکریم نسبت به میهمانان را در آن درج نمود حتی انواع غذا و اقسام تجملاتی که هر روز و هر شب باید بکار برد و ترتیب تقدیم و تاخر در مجالس بزم و در سواری و شکار و غیره را آنچه لازم و شایسته بود بقلم آورد. و کمال شوق و مسرت خود را از ورود چنین مهمانی با این ابیات بیان نمود.

مژده ای پیک صبا کز خیر مقدم دوست
خبرت راست بود ای همه جا محرم دوست
باش آنروز که در بزم وصالش یک دم
بنشینم بمراد دل خود همدم دوست

و بمژده این خبر ولایت سبزوار را از ابتدای سال ضمیمه قلمرو ایالت محمد خان ساخت و اجازه داد که از جانب خود بان شهر داروغه و حاکم بفرستد و وجوهات دیوانی بمصرف سپاهیان خود برساند. محمد خان دستور دربار قزوین را نکته بنکته اجرا کرد و چون این پذیرائی را موجب سر افزای خود نزد پادشاه و قوت حکومت خود در انظار ترک و تاجیک و اوزبک و افغانی میدید بجان و دل آنرا وظیفه حتمی خود قرارداد.

نخست پانصد تن از سواران آزموده و عاقل را روانه کرد و یک اسب کتل (بدک) و استر سواری با زین و براقی شایسته تدارک دید و با صد اسبی که از قزوین با زینهای

زین آورده بودند همراه ساخت آنگاه از دستگاه شخصی خود نیز شش اسب دهنده خوشترنگ قوی چنه با زینهای لاجوردی منقش و زین پوشهای زربفت بر آنها افزود، و هر اسب را بدو تن ملازم سپرد و این جماعت را بجانب سیستان روانه کرد. سه روز بعد هزار سوار برگزیده با اتفاق امیر قرا سلطان و امیر جعفر سلطان و پسران و خویشان و ندان خودش از پی پانصد نفر پیشین روانه ساخت. در این سه روز فاصله شخصا سواران را با اسبان ترک و تازی که برای آنها معین کرده بود مکرر سان دید و با لباسهای گوناگون در نظر آورد.

از جمله دستورهای شاه طهماسب این بود که مردی خوش نویس و مطلع را بگمارند تا سفرنامه مشروحی بقلم آورد و روز حرکت تا دخول بهرات را منظمآ یادداشت کند بعد فرمانفرمای خراسان آنرا تصدیق و امضاء کرده بدربار بفرستند تا شاه جزئیات امور را اطلاع داشته باشد.

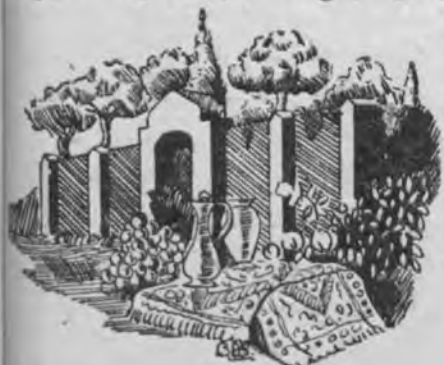
چون همایون و همراهانش بفراه رسیدند ایلچی پادشاه ایران بخدمت آمد و خیر مقدم گفت و از جانب شاه طهماسب نامه ای که بخط خود شاه بود تقدیم کرد شاه در آغاز نامه این مطلع غزل حافظ را نگاشته بود.

همای ارج سعادت بدام ما افتد
اگر ترا گذری بر مقام ما افتد

همایون از این دعوت صمیمانه فویدل شد شکارکنان رو بهرات نهاد بهر منزلی که میرسید جمعی از اعیان و ریش سفیدان را میدید که از راههای دور بخدمت آمده و تحفهها

آورده اند. در سراسر خراسان هیجانی غریب واقع شد مردم جام و تربت و سرخس بهرات آمده بودند که پادشاه هندوستان را ببینند. فرستادگان محمد خان دسته دسته بهمایون پیوستند و هدیه های شاه طهماسب را بحضور آوردند. از آن جمله خنجری بود یادگار شاه اسمعیل و شمیری طلا و کمری جواهر نشان و چهار صد توپ مخمل و اطلس فرنگی و یزدی که یکصد توپ آن مخصوص همایون و بقیه برای همراهان مقرر شده بود از چیزهای نفیسی که تقدیم شد یک قالیچه دو خوابه طلا باف

با یک قطعه نمک کرکی
آستر اطلس با سه
جفت قالی کوشکافی
(جوشقانی) و دوازده
چادر سبز و سفید
که همه در روز
اول تقدیم گردید.





مقبره همايون بامر حاجی بیتم مادر اکبر شاه ، که خودتیر در آن مدفونست، در دهلی بناشد .

همایون نایل آمد . نخست دعای پادشاه را بر او عرضه کرد و تقاضا نمود که اردو در آن محل سه روز توقف کند در این مهمانی سه روزه بهمه لشکریان هندی خلعت‌های فاخر از اطلس بزندی و دارائیهای مشهدی و خافی با بالاپوشی از مخمل عطا نمود و بهریک از مهماتان روزی دو تومان تبریزی پول جیب داد . شاه طهماسب محل این خرج را دو هزار و پانصد تومان از درآمد شهر هرات معین کرده بود .

بر حسب دستور این اردو دوازده فرسنگ را تا هرات در ظرف چهار روز طی کرد هر منزل محمد خان شخصاً مانند غلامان و خدمتگاران کمر بخدمت میبست و هر وقت همایون او را مانع میشد میگفت چنین مهمان هدیه است از هدیه‌های الهی که ما و خاک ما را مشرف کرده است هر قدر پذیرائی کنم باز کم است .

رفته رفته سواد شهر بزرگ هرات که در آن زمان باوجود قتل و غارت اوزبک باز بزرگترین شهر مشرق ایران محسوب میشد نمایان گردید . (فاتمام)

این اردو بحرکت آمد در هر منزلی که میرسیدند از روز پیش چادرهای لطیف و سایه‌های اطلس و مخمل با نظم هرچه تمامتر مهیا شده بود حتی چادر مخصوص برای آبدار خانه و مطبخ و غیره برپا کرده بودند بمحض اینکه شاه پیاده میشد و بچادر خاص خود میرفت شربت کلاب و آب لیموی خوش طعم که در برف و یخ سرد کرده بودند بدستش میدادند و بعد از صرف شربت نوبت بمرباهای سیب مشکان مشهدی و هندوانه و انگور و سایر میوه‌ها میرسید که با نانهای سفید در طبق مینهادند بنا بر دستور شاه طهماسب کلاب و عنبر اشهب باید داخل شربت‌ها کنند گویا شخصاً این دو عطر را خوش میداشته است . پس از لختی استراحت سفره گسترده میشد و خوانهای الوان مینهادند بعد از طعام شیرینی و پالوده که از قند و نبات ساخته بودند با مرباهای گوناگون و رشته خطائی خاصه که در آن کلاب و عنبر اشهب ریخته بودند میآوردند . خلاصه هیچ روزی کمتر از هزار و پانصد طبق غذا چیده نمیشد .

همایون با این تشریفات روزی یک منزل طی میکرد و بدارالسلطه هرات نزدیک میشد در راه امرای هر ناحیه استقبال آمده و در کنار چاده صف میکشیدند و چون موکب همایون نزدیک میرسید زمین خدمت میبوسیدند و با اجازه پادشاه سوار شده مسافتی دور از اردو بحرکت در میآمدند اشخاص گماشته شده بود که در نظام اردو مراقبت کنند مبدا میان ملازمان ایرانی و هندی گفتگوئی رخ دهد و خاطر مهمان عزیز مکدر شود هر روز نوبت کشیک یکی از امرا بود دگنگ (عصا) خدمت در دست گرفته و در پیرامون حرمگاه سلطنتی راه میرفت در هر ولایت حاکم بایستی یک روز مهمانی کند و هر یک از امراء میبایستی نه اسب پیشکش نماید سه اسب خاصکی و یک اسب برای محمد میر انسحان بهادر و پنج اسب برای سایر افراد هندی . قبل از تقدیم اسب بایستی همه‌وا در حضور همایون ردیف کرده بگویند که هر یک مخصوص کیست . سفارش آکید شده بود که دلجوئی و غمخواری کامل بعمل بیاید که مهماتان رنج راه و مصائب روزگار را فراموش کنند .

اردو در کمال شادمانی و راحتی بدوازده فرسنگی هرات رسید محمد خان یکی از امراء تکلو را در خدمت شاهزاده محمد میرزا گذاشته و خود با سی هزار سوار ولایات سرحدی هزاره و تکدیری باستقبال شتافت و بدست بوسی